عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه 6

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

حمد در برابر كمال و حمد در برابر إنعام

در تفسير آيه مباركهٔ \*«الحمد لله رب العالمين»\*(1) جهاتي راجع به حمد بحث بود كه بعضي از آن جهات گذشت و به عرض رسيد كه حمد در برابر كمال و انعام است يعني موجود كامل را حمد مي‌كنند،‌ و موجودي كه منشأ نعمت باشد حمد مي‌كنند. و خداي سبحان هم كامل است هم منعم هم ذاتاً هر گونه كمال را داراست و هم هر نعمتي كه در جهان باشد از ناحيهٴ خداست. اگر موجودي را در اثر كمال او حمد مي‌كنند، خدا محمود است چون \*«لله الاسماء‌ الحسني»\*(2). و اگر موجودي را در اثر نعمتهاي او حمد مي‌كنند خدا محمود است چون \*«ما بكم من نعمة فمن الله»\*(3) پس از دو نظر خداي سبحان محمود است اما ديگران محمود نيستند براي اينكه ديگران كمالي كه في نفسه دارند، يا نعمتي كه به غير مي‌رسانند هر دو نعمت است و اين نعمت را خدا داد چون \*«ما بكم من نعمة فمن الله»\*(4) پس الحمدلله.

اختصاص حمد به خداي سبحان

غير خدا هم احدي استحقاق حمد را ندارد. چون حمد در برابر كمال نفسي يا انعام غير است. يك موجود چون كامل است او را حمد مي‌كنيم . يا چون به ديگران خير مي‌رساند او را حمد مي‌كنيم. خداي سبحان هر دو جهت را بالاصاله داراست فهو الحميد. ديگران اگر في نفسه كاملند يا به غير كمالي مي‌رسانند،‌ هر دو بالعرض است و اين بالعرض به آن بالذات منتهي مي‌شود كه در سوره نحل فرمود \*«و ما بكم من نعمة فمن الله»\*(5) پس كمالي كه ديگران دارند يا نعمتي كه ديگران به غير مي‌رسانند همه وهمه نعمتي است كه خداي سبحان عطا كرده است. پس هيچ جا نمي‌شود غير خدا را حمد كرد و اگر حمدي در جهان راه داشته باشد، مخصوص خداست. پس \*«الحمد لله»\*. چون سبب حمد دو چيز است و هر دو چيز مخصوص خدای سبحان است. لذا در قرآن كريم خدا از كسي حمد نكرده است كه خدا بشود حامد،‌ ديگران بشوند محمود . خدا از كسي حمد بكند اينچنين نيست

مشكور و محمود حقيقي

اما مسأله شكر در قرآن به خدا نسبت داده شده، كه خدا شاكر است بايد ديد فرق بين شكر و حمد چيست؟ اولاً‌ و چرا در قرآن شكر به خدا نسبت داده شد؟ كه خدا شده شاكر آيا اين شكري كه به خداي سبحان نسبت داده شد اين پايان راه است؟ كه به حقيقت خدا شاكر است يا نه اين بين راه است و اگر يك مقداري اين راه را ما ادامه بدهيم، مي‌بينيم خدا هم بر اين شاكر بودن هم باز محمود است و ديگران كه مشكورند، و خدا شاكر است همان ديگران بر مي‌گردند به پيشگاه خداي شاكر او را حمد مي‌كنند . بيان ذلك اين است كه در قرآن كريم خدا خود را به عنوان شاكر معرفي كرد. يكي از اسماي حسناي خداي سبحان «شكور» است، «شاكر» است . فرمود: خدا شكور است خدا شاكر. در سوره بقره در جريان حج آيهٔ 158 فرمود: \*«فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح أن يطّوّف بهما و من تَطَوّع خيراً فان الله شاكرٌ عليم»\*(6) اگر كسي خواست طواف مستحبي يا سعي مستحبي انجام بدهد تطوعاً‌، خداوند شاكر است و عليم. هم عمل را مي‌داند از كه صادر شده است هم در برابر اين عمل شكرگزار است و حق شناس. كه يكي از اسماي حسناي خداي سبحان «شاكر» است . در سورهٔ‌ تغابن هم خدا را به عنوان «شكور» و «حليم» ستود. پايان سوره تغابن اين است \*«و الله شكورٌ حليمٌ»\*(7) آيه 17 سوره تغابن. كه يك آيه مانده به آخرش . چون اين سوره تغابن 18 آيه دارد. آيه 17 سوره تغابن اين است كه \*«و الله شكور حليم»\*(8) خداي سبحان در برابر وظايفي كه بندگان خاص انجام مي‌دهند شكور است.

در سوره اسراء‌ به گروه خاص فرمود: ما در برابر وظايفي كه انجام دادند شاكريم . آيه 19 سوره اسراء‌ اين است: \*«و من أراد الآخرة و سعي لها سعيها و هومؤمن فأولئك كان سعيهم مشكوراً»\*(9) در اين بخش از سوره إسراء‌ مردم را دو قسمت كرد؛ فرمود عده‌اي دنيا طلبند، عده‌اي آخرت مي‌خواهند. آنها كه دنيا مي‌طلبند به مقداري كه خود مصلحت بدانيم به بعضي از اينها خواهيم داد. اما آنها كه آخرت طلبند به عنوان موجبه كليه وعده داد فرمود هر كس آخرت طلب باشد و براي آخرت كار كند و با عقيده و ايمان باشد كه هم حسن فعلي دارد، هم حسن فاعلي اين حسن \*«و من اراد الاخره و سعي لها سعيها»\*(10) اين حسن فعلي \*«و هو مؤمن»\*(11) اين حسن فاعلي . يعني كار خوب از جان معتقد سر بزند «فاولئك كان سعيهم مشكوراً»\*(12) سعيشان مشكور است . آنگاه در سوره انسان \*«هل اتي علي الانسان حين من الدهر»\*(13) آيهٔ 22 وقتى نعمتهاى خاصى را كه خداى سبحان به اوليائش داد، آنگاه مى‌فرمايد به اينكه \*«ان هذا كان لكم جزاءً و كان سعيكم مشكوراً»\*(14) اين شراب طهور كه نوشيديد و اين مقام رفيعى كه راه يافتيد، جزاي سعى شماست و سعى شما مشكور است. يعنى ما كار شما را هدر نداديم ما شاكريم و سعى شما مشكور. در اين گونه از موارد، خداى سبحان سعيى كه ديگران كردند، شكر مى‌كند. و معناى شكر خدا هم صفت فعل اوست نه صفت ذات و نه اينكه زبانى و لفظى بفرمايد اشكركم. اينكه فرمود خدا شاكر است؛ اين شكر را كه صفت فعل است از مقام فعل انتزاع مى‌كند. يعنى اگر مؤمنى را به بهشت برد، همين شكرگزارى است. اگر ولي خود را از شراب طهور برخوردار كرد همين شكرگزاري است. شكر خداي سبحان لساني نيست كه بفرمايد اشكركم. زباني از كسي ستايش كند اينچنين نيست. چون صفت فعل است، همان فعلي كه انجام مي‌دهد از آن مقام فعل، شكر انتزاع مي‌شود. در اينگونه از موارد فرمود خدا شكور است، شاکر است و سعي مؤمن مشكور. و معناي شكر خدا هم آن است كه پاداش كاملي به مؤمن در قيامت إعطا خواهد كرد. خب اگر حمد و شكر در جوهرهٴ حقيقت فرق ندارند، چگونه حمد مخصوص خداست و شكر مخصوص خدا نيست؟ براي اينكه تنها خدا مشكور نيست سعي مؤمن هم مشكور است خدا شاكر است ولي در تشريح حمد به اين نتيجه رسيديم كه حمد مخصوص خداست يعني غير از خدا احدي محمود نيست. خداست كه محمود است و لا غير. اما در اين جا مي‌بينيم سعي مؤمن هم مشكور است . وقتي اين بحث يك مقداري بررسي مي‌شود، مي‌بينيم شكر خدا هم نعمتي از نعمتهاي خداست. كه در برابر اين نعمت هم حمد لازم است . لذا همان اولياي الهي كه به بهشت رسيده‌اند، باز در همان بهشت هم خدا را حمد مي‌كنند. مي‌گويند: خدايي را حمد كه با يك نعمت، به نام تشريع و وحي و رسالت ما را به هدايت تشريعي راهنمايي كرد، با نعمت ديگر توفيق معرفت و انجام وظايف را به ما داد، كه اين هدايت تكويني است . با يك نعمت به ما وعده داد كه اگر به دستورات او عمل كرديم به مقصد برسيم. با نعمت ديگر به وعده عمل كرد، ما را به اين مقصود رساند لذا و \*«آخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمين»\*(15). آخرين سخن اهل بهشت حمد خداست. روي شكور بودن خدا هم اينها حامدند؛ مي‌گويند تو را حمد مي‌كنيم كه شاكري . تو را حمد مي‌كنيم كه از يك طرف فقير مي‌ پروراني از طرف ديگر فقير را مستغني مي‌گرداني . تو را حمد مي‌ كنيم كه از يك طرف ما كه نيازمند به توايم خلق مي‌كني از طرف ديگر به نياز ما پاسخ مي‌دهي بنابراين در پايان به اينجا مي‌رسيم كه \*«الحمد لله رب العالمين»\*(16). و اگر خدا شاكر است اين شكر هم نعمتي از نعمتهاي الهي است و مؤمنين روي اين نعمت شكر هم باز خداي سبحان را حمد مي‌كنند. لذا اوصاف بهشتيان را كه خداي سبحان مي‌شمارد، مي‌فرمايد به اينكه اينها چندين بار خدا را حمد مي‌كنند. در سوره اعراف آيهٔ 43 اين است \*«و نزعنا ما في صدورهم من غل»\*(17) يعني در بهشت احدي با احدي كينه ندارد اين دلها تطهير مي‌شود انساني كه قلبش مطهر شد وارد بهشت مي‌شود. \*«و نزعنا ما في صدورهم من غل»\*(18) كه اين بهترين نعمت معنوي است \*«تجري من تحتهم الانهار»\*(19) كه نعمت ظاهري است \*«و قالوا الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لو لا ان هدانا الله لقد جائت رسل ربنا بالحق»\*(20) بهشتيان در همان بهشت هم كه در برابر شكر خدا به اين پايگاه راه يافتند، مي‌گويند خدا را حمد مي‌كنيم. كه اگر ما را هدايت نمي‌كرد، ما هرگز به اينجا نمي‌رسيديم.

عقل براي طي راه كافي نيست

عقل ما كافي نبود كه ما را به اينجا برساند وحي و رسالت دست ما را گرفت ما را تا اينجا آورد. \*«الحمد لله الذي هدانا لهذا»\*(21) يعني به اين مقام رفيع هدايت كرد. \*«و ما كنا لنهتدي»\*(22) اين \*«و ما كنا لنهتدي»\*(23) غير از و ما اهتدينا و امثال ذلك است. اين كان منفي مفيد يك استمرار دروني است . اگر بگويند ما علمت. تو نمي‌دانستي يا ما تعلم تو نمي‌داني اين غير از آن كه بگويند ما كنت تعلم . اين ما كنت تعلم مفيد آن است كه تو آن نيستي كه بداني . خداي سبحان در اين كريمه به بهشتيان اينچنين آموخت كه بگويند ما آن نبوديم كه بتوانيم راه را طي كنيم. يك وقت انسان مي‌گويد ما راه را طي نمي‌كنيم، نمي‌فهميم يك وقت مي‌گويد: ما آن نيستيم كه بفهميم. يعني از ما ساخته نيست. \*«الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لو لا ان هدانا الله»\*(24) ما آن نبوديم كه بدون راهنما بفهميم كه كجا راه است و كجا مقصد؟ يعني عقل هرگز كافي نيست.

تمثيلي براي عقل و وحي

در بحثهاي قبل گذشت كه عقل چراغ است نه راه. هرگز انسان با چراغ به مقصد نمي‌رسد. چراغ بايد راه را ببيند، بگويد اين راه است انسان راه را طي كند به مقصد برسد. هرگز انسان با عقل بهشت نمي‌رود. عقل يك نورافكن قوي است كه وحي را مي‌شناسد مي‌گويد اين وحي، بگير و اطاعت كند . وحي مي‌شود صراط مستقيم و عقل مي‌شود نورافكن قوي، اين نورافكن آن صراط را مي‌شناسد و به ديگران مي‌شناساند، مي‌گويد اين راه و اين را طي كنيد. كه اگر وحي نباشد و صراط نباشد عقل هرگز به مقصد نمي‌رساند. يك كسي كه يك نورافكن قوي در پاي كوه در دست دارد، چون از دامنهٴ‌ كوه و سينهٴ‌ كوه تا قلهٴ‌ كوه راهي نيست، هرگز كسي كه نورافكن قوي در دست دارد به بالاي كوه نمي‌رسد چون «راه» نيست. اين نورافكن فقط سنگلاخها را نشان مي‌دهد آن كلوخها را نشان مي‌دهد آن تپه‌ها و دره‌ها را نشان مي‌دهد. اين جا كه راه نيست . با چراغ كسي به مقصد نمي‌رسد. چراغ راه را نشان مي‌دهد بايد يك راهي باشد كه چراغ راه را تشخيص بدهد و كسي كه چراغ به دست اوست راه را ببيند و طي كند.

حمد بهشتيان

بهشتيان به خداي سبحان عرض مي‌كنند: ما آن نبوديم كه بفهميم كجا بياييم، چه كنيم. نه تنها ما هدايت نمي‌شديم اصلاً ما قابل اين نبوديم كه خود به خود به اينجا بياييم . \*«ما كنا لنهتدي لو لا أن هدانا الله»\*(25) اين ما كنا اين نقش را دارد . بنابراين بهشتيها هم سخنشان اين است كه مي‌گويند: \*«و قالوا الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله»\*(26) چگونه خدا هدايت كرد؟‌ \*«لقد جائت رسل ربنا بالحق»\*(27) اينها با حق آمدند . در صحبت حق بودند . در كسوت حق بودند. يا باء‌ مصاحبه است يا باء‌ ملابسه است رسالت آميخته با حق بود. پيام خدا در صحبت حق بود . اينها حق آوردند ما حق عمل كرديم به اينجا رسيديم . آنگاه خداي سبحان هم به مناديانش دستور مي‌دهد كه به اينها بگوييد: كه \*«و نودوا ان تلكم الجنة أورثتموها بما كنتم تعملون»\*(28).

بنابراين بهشتيان در برابر شكر خدا،‌ خدا را حمد مي‌كنند. مي‌گويند اين هم از كمالات شماست . اين هم از بزرگواري شماست كه با يك نعمت ما را خلق مي‌كني . با يك نعمت براي ما پيامبر مي‌فرستي با يك نعمت به ما وعده مي‌دهي . با يك نعمت به ما توفيق طي راه مي‌دهي. با يك نعمت به وعده‌هايت عمل مي‌كني . با يك نعمت هم ما را به لسان شكرگزاري تشويق مي‌كني. مي‌گويي: \*«ان سعيكم كان مشكورا»\*(29) خدا را روي شكر او هم حمد مي‌كنند. چون اين كمال را هم خدا داراست وقتي انسان در جمع حساب مي‌كند، مي‌بيند اين چنين نيست كه خدا شاكر باشد و انسان مشكور. وقتي كه آدم تحليل مي‌كند مي‌‌بيند؛ خدا بوسيلهٴ‌ بعضي از كارهاي خود از بعضي از كارهاي ديگر خود شكر مي‌كند \*«فهو الشاكر و هو المشكور»\*‌ چون چيزي براي عبد نمي‌ماند. اگر چيزي براي عبد مي‌ماند ديگر بهشتيان نمي‌گفتند كه همهٔ اينها از آن توست . براي اينكه \*«جائت رسل ربنا بالحق»\*(30) و تو را شكر مي‌كنيم كه با وعده ما را تشويق كردي و تو را حمد مي‌كنيم كه به وعده‌ات عمل كردي. \*«الحمد لله الذي صدقنا وعده»\*(31)، \*«الحمد لله الذي أذهب عنّا الحزن»\*(32) همهٔ اين حرفها لسان اهل بهشت است بهشتيان در آنجا مي‌گويند خدا را حمد كه به وعده‌اش وفا كرد.

شخصى سؤال مى‌پرسد:

جواب: منظور آن است كه اگر در بحث قبل ثابت شد كه حمد مال خداست \*«الحمد لله»\* و غير از خدا احدي محمود نيست چگونه خداي سبحان خود را شكور و شاكر معرفي كرد، و غير خود را مشكور ؟ اگر حمد مال خداست و لا غير و حقيقت حمد و شكر هم يكيست، چگونه شكر را خداي سبحان دربارهٴ‌ غير هم روا داشت؟ ديگري را هم مشكور دانست ؟‌ سخن اين است . جوابش آن است كه ؛ آن ديگري وقتي خوب تحليل مي‌شود، باز نعمت خداست كه خدا با يك اسمي از اسم ديگر خود تشكر مي‌كند. با يك كاري از كار خود تشكر مي‌كند، اين همان است كه دارد خود را ثنا مي‌كند. «لا احصي ثناءً‌ عليك أنت كما اثنيت علي نفسك»(33) در حقيقت دارد خود را شكر مي‌كند . چرا؟ چون چيزي براي انسان نمي‌ماند بعد از تحليل كه بگوييم : اين كمال مال انسان است يا اين نعمت مال انسان است و خداي سبحان آن انسان را روي كمال يا نعمتي كه دارد شكر مي‌كند. اين چنين نيست. براي اينكه همان انساني كه سعيش مشكور است يعني بهشتيان، همانها مي‌گويند در قيامت به خداي سبحان حرفشان اين است: خدايا تو را حمد مي‌كنيم كه اين كارها را دربارهٴ ما اجرا كردي. پيامبر فرستادي، وعده دادي، به وعده‌ات عمل كردي.

سؤال…

جواب: حالا حمد را در همان خطبهٴ مباركه‌اي كه اميرالمؤمنين (سلام الله عليه) دارد،‌ مي‌فرمايد به اينكه ما تو را حمد مي‌كنيم در حالي كه نعمتهاي تو را احدي نمي‌تواند بشمارد. همين خودش حمد است. الحمد لله، در صدر خطبه اين است، خدايي را حمد مي‌كنيم كه «لا يحصي نعمائه العادون و لا يؤدي حقه المجتهدون الحمد لله الذي لا يدركه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن»(34) آنگاه عرض مي‌كند كه «لا يحصي نعمائه العادون و لا يؤدي حقه المجتهدون»(35) خدايي كه نه خودش قابل شناخت است براي حكيم يا عارف و خدايي كه نعمتهاي او را احصا گران جهان توان شمارش آن را ندارند. «الحمد لله الذي لا يدركه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن»(36) حكيم هر چه بلند پروازي كند با انديشه نمي‌تواند به اوج خداشناسي برسد. عارف هر چه در درياي دل فرو برود، غواصي كند آن توان را ندارد كه از گوهر دل خداشناسي محض را استخراج كند. نه براي بلند پروازان و متفكران،‌نه براي غواصان كسي بخواهد در درون فرو برود خدا را بشناسد،‌ مقدورش نيست. كسي بخواهد بيرون را بنگرد جهان بين باشد،‌ باز مقدورش نيست. آنگاه مي‌فرمايد: خدايي كه «لا يحصي نعمائه العادون و لا يؤدي حقه المجتهدون»(37) همهٔ اينها را با لسان حمد عرض مي‌كند. لازم نيست كه انسان به كنه ذات يا به كنه نعمات پي ببرد بعد حمد كند. همين عجز از اكتناه خود يك نحو حمد است.

سؤال…

جواب: بله آن دو تا بحث است يكي در سورهٔ صف،‌ يكي در سورهٔ اسراء‌ انشاء الله خواهد آمد كه احمد بودن حضرت به چه مناسبت است،‌ و مقام محمودي كه به وسيلة‌ نماز شب به حضرت وعده داد \*«و من الليل فتهجد به نافلة لك عسي ان يبعثك ربّك مقاماً‌ محموداً»\*(38) آن به چه مناسبت است. و اگر رسول الله (صلّي‌ الله ‌عليه ‌و آله و سلّم) محمود است،‌ حامدش كيست؟ آيا حامدش خداست؟‌ يا حامدش ما سوي الله است؟‌ ما سوي الله اين مقام را حمد مي‌كنند يا خدا هم حمد مي‌كند؟‌ اين را به خواست خدا يكي از مطالبي است كه در اين ضمن خواهم داشت.

سؤال…

جواب: بله يحمد نفسه،‌ حمد نفسه ديگر. يحمد نفسه نه يحمد غيره . حامد هست يحمد نفسه كما حمد نفسه. در قرآن وقتي كه ما \*«الحمد الله الذي أنزل علي عبده الكتاب»\*(39)، \*«الحمد لله رب العالمين»\*(40) اين حمدي است كه در قرآن حمد الله نفسه نه يحمد غيره . آنها كه به آنها اجازهٴ‌ حرف داد، چون در آن روز كسي حق حرف ندارد \*«لا يتكلمون إلاّ من أذن له الرحمن و قال صواباً»\*(41) آنهايي كه به آنها اجازهٴ‌ حرف داد،‌ حرفشان اين است كه مي‌گويند: \*«الحمد لله الذي صدقنا وعده»\*(42) در سورهٔ زمر آيهٔ 74 \*«و قالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبَوّأ من الجنة حيث نشاءُ فنعم أجرُ العاملين»\*(43) خود آنهايي كه خدا سعي آنها را مشكور كرد،‌ فرمود: \*«إن هذا كان لكم جزاء و کان سعيكم مشكوراً»\*(44)‌ و امثال ذلك، همانها كه سعيشان مشكور است يعني بهشتيان و اولياي الهي در برابر اين شكر گزاري حق، دارند خدا را حمد مي‌كنند. مي‌گويند خدا را شكر \*«الحمد لله»\* كه به وعده‌اش وفا كرده،‌ زمين بهشت را در اختيار ما قرار داده، هر جا بخواهيم آزاديم،‌ \*«الحمد لله الذي صدقنا وعده»\*(45) با وعده ما را تشويق كرده حركت كرده‌ايم،‌ با انجاز وعده حق شناسي كرده‌ نعمت ديگري به ما داده است. \*«الحمد لله الذي صدقنا وعده و اورثنا الارض»\*(46) يعني ارض جنت \*«نتبوأ من الجنه حيث نشاء فنعم أجر العاملين»\*(47) در سورهٔ فاطر مشابه اين معنا آمده است. 34 سورهٔ فاطر وقتي بهشتيان با آن نعمتهايشان بازگو شدند، مي‌فرمايد: \*«و قالوا الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور»\*(47) خدايي را سپاس كه هر گونه اندوه را از ما برد. ديگر سخن از اندوه نيست. زيرا آنچه كه در راه او داديم كه به مقصد رسيده‌ايم. آنچه را هم كه به ما مي‌دهد از دست دادني نيست. پس حزني در كار نيست. انسان كه غمگين است،‌ براي آن است كه چيزي را در گذشته از دست داد بر او افسوس مي‌خورد. اگر همهٔ‌ آنچه كه انسان در راه خدا داد هم اكنون مي‌بيند،‌ پس جا براي اندوه نيست. و آنچه هم كه دارد خوف اينكه از دستش برود هم نيست تا زمينهٴ‌ حزن فراهم بشود، پس در بهشت حزني نيست. \*«و قالوا الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور»\*(48) چون خدا غفور است،‌ مي‌آمرزد و شكور است، حق شناسي مي‌كند،‌ ما او را حمد مي‌كنيم. كه روي شكور بودن خدا بهشتيان او را حمد مي‌كنند. بر اين وصف كمالي خدا هم خدا را حمد مي‌كنند. بنابراين چيزي براي غير خدا نمي‌ماند در تحليل عقلي كه از آن جهت خدا بشود شاكر و ديگران بشوند مشكور. لذا در سورهٔ يونس وقتي جريان بهشتيان را نقل مي‌كند مي‌فرمايد،‌ آيهٔ‌ 10 سورهٔ يونس اين است كه \*«دعواهم فيها سبحانك اللهم و تحيتهم فيها سلام و ءاخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمين»\*(49) آخرين سخن بهشتيان هم حمد است. آنجا هم هر نعمتي را كه مي‌طلبند در برابر آن نعمت حمد خدا را به جا مي‌آورند.

بيان اميرالمؤمنين(ع) در عظمت حمد خدا

بياني را اميرالمؤمنين (سلام الله عليه) آنطوري كه در مستدرك نهج البلاغه آمده دارد كه مي‌فرمايد: در عظمت حمد خدا همين بس كه فاتحهٴ‌ كتاب او و خاتمهٴ دعواي اهل جنت حمد است. فاتحهٴ‌ كتاب او‌،‌ آغاز قرآن كريم حمد است \*«الحمد لله»\* و آخرين دعواي اهل بهشت هم حمد است \*«و ءاخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمين»\*(50). اگر چنانچه حمد يكجا از آن خداست،‌ پس آن شكري كه خدا از اعمال بندگان مي‌كند،‌ خود هم نعمت است از نعمتهاي الهي كه در برابر اين نعمت حمد لازم است. و عند التحليل معلوم مي‌شود خدا از كار خود شكر مي‌كند يثني علي نفسه،‌ چرا؟‌ چون شكري كه مي‌كند بر ايمان مؤمن شكر مي‌كند. اين ايمان هدايت تشريعي‌اش هم كه نعمتي است از خدا،‌ توفيق تكويني هم كه نعمتي است از خدا، چون \*«ما بكم من نعمه فمن الله»\*(51)‌ و حمد در برابر نعمت است،‌ باز حمد به خداي سبحان برمي‌گردد. آنگاه اين مسأله به عنوان حصر ثابت مي‌شود كه \*«الحمد لله»\* زيرا حمد يا در برابر كمال نفسي است كه \*«لله الأسماء الحسني»\*(52) يا در برابر نعمت است كه \*«ما بكم من نعمة فمن الله»\*(53) و حقيقت شكر هم چون به حقيقت حمد برمي‌گردد در حقيقت هو الشاكر و هو المشكور.

فرق حمد و شكر

اما از نظر اطلاق و استناد در حمد ظاهراً يك ظرافتي است كه در شكر آن ظرافت نيست. در حمد يك كرنشي است كه حامد نسبت به محمود دارد كه در شكر اين كرنش نيست. لذا خداي سبحان از كسي حمد نمي‌كند. كسي محمود خدا نشد. كه خدا بشود حامد و ديگران بشوند محمود. اما شكر اين ظرافت حمد را ندارد. لذا خدا شاكر هست در مقام فعل و ديگران كه مؤمنند سعيشان مشكور. اما حمد را خداي سبحان به خود نسبت نداد. يبقي الكلام در آيهٔ سورهٔ‌ اسراء‌ كه رسولش را (عليه آلاف التحيه و الثناء‌) وعده داد،‌ فرمود:‌ اگر نماز شب را خواندي به مقام محمود مي‌رسي. ببينيد اين محمود يعني خدا حامد است يا ديگران.

«الحمد لله رب العالمين»

پاورقي‌ها:

(1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2.

(2) سورهٔ اعراف، آيهٔ 180.

(3) سورهٔ نحل، آيهٔ 53.

(4) سورهٔ نحل، آيهٔ 53.

(5) سورهٔ نحل، آيهٔ 53.

(6) سورهٔ بقره، آيهٔ 158.

(7) سورهٔ تغابن، آيهٔ 17.

(8) سورهٔ تغابن، آيهٔ 17.

(9) سورهٔ اسراء، آيهٔ 19.

(10) سورهٔ اسراء، آيهٔ 19.

(11) سورهٔ اسراء، آيهٔ 19.

(12) سورهٔ اسراء، آيهٔ 19.

(13) سورهٔ انسان، آيهٔ 1.

(14) سورهٔ انسان، آيهٔ 22.

(15)سورهٔ يونس، آيهٔ 10.

(16) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2.

(17) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(18) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(19) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(20) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(21) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(22) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(23) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(24) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(25) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(26) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(27) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(28) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(29) سورهٔ انسان، آيهٔ 22.

(30) سورهٔ اعراف، آيهٔ 43.

(31) سورهٔ زمر، آيهٔ 74.

(32) سورهٔ فاطر، آيهٔ 34.

(33) بحار، ج 94، ص 228؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1263.

(34) نهج‌البلاغه، خطبهٔ 1.

(35) نهج‌البلاغه، خطبهٔ 1.

(36) نهج‌البلاغه، خطبهٔ 1.

(37) نهج‌البلاغه، خطبهٔ 1.

(38) سورهٔ اسراء، آيهٔ 79.

(39) سورهٔ كهف، آيهٔ 1.

(40) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 2.

(41) سورهٔ نبأ، آيهٔ 38.

(42) سورهٔ زمر، ايه 74.

(43) سورهٔ زمر، ايه 74.

(44) سورهٔ انسان، آيهٔ 22.

(45) سورهٔ زمر، آيهٔ 74.

(46) سورهٔ زمر، آيهٔ 74.

(33) سورهٔ زمر، آيهٔ 74.

(47) سورهٔ فاطر، آيهٔ 34.

(48) سورهٔ فاطر، آيهٔ 34.

(49) سورهٔ يونس، آيهٔ 10.

(50) سورهٔ يونس، آيهٔ 10.

(51) سورهٔ نحل، آيهٔ 53.

(52) سورهٔ اعراف، آيهٔ 180.

(53) سورهٔ نحل، آيهٔ 53.